

مسابقه تسلیحاتی و مدیریت دفاع منطقه‌ای

در میان کشورهای حوزه خلیج فارس (۲۰۱۰-۱۹۹۰)

هادی صادقی اول^۱

استادیار علوم سیاسی دانشگاه شیراز

فرهاد قاسمی

دانشیار روابط بین الملل دانشگاه تهران

بهاره پورجم

کارشناس ارشد مطالعات خاورمیانه

چکیده

از دیرباز مجهز شدن به سلاح، از جمله کنش های راهبردی واحدهای سیستم بین الملل بوده که برای مدیریت و تأمین امنیت خود بکارگرفته‌اند، البته این شکل از کنش منجر به بروز مسابقه‌های تسلیحاتی شده است. این رقابت‌های تسلیحاتی در طی سال‌های اخیر با عینیت بیشتری در حوزه خلیج فارس، به خصوص کشورهای عرب این منطقه دیده شده است. به واقع صرف نظر از رقابت‌های راهبردی و ایدئولوژیک کشورهای عرب منطقه به ویژه در مقابل ایران، دولت‌های غربی و ایالات متحده، هم به صورت مستقیم، هم غیرمستقیم به دلیل مسائلی نظیر امنیت انرژی، بر معمای امنیت و ایجاد یا تشدید مسابقه‌های تسلیحاتی در این منطقه افزوده‌اند. نظر بر همین مسأله، شناخت ماهیت و ابعاد مختلف رقابت‌های تسلیحاتی حوزه خلیج فارس در گستره تأمین امنیت منطقه‌ای اهمیت بسیار زیادی دارد. ما در این مقاله درصدد هستیم با توجه به این مسأله، الگو و مدل حاکم بر منازعات و رقابت‌های تسلیحاتی منطقه را در بازه زمانی ۲۰۱۰-۱۹۹۰ در منطقه خلیج فارس به بحث بگذاریم. بدیهی است که اهمیت این بازه زمانی از آن روست که تحولات اساسی شکل دهنده مسابقه‌های تسلیحاتی در سطح جهانی و منطقه‌ای متأثر از مسائلی نظیر تبعات فروپاشی شوروی، ظهور جریان‌های افراطی (نظیر القاعده و طالبان)، حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ و نظایر آنها کم و بیش سیاست بین الملل و به ویژه منطقه خاورمیانه را متأثر ساخت. واژه های کلیدی: مسابقه تسلیحاتی، خلیج فارس، امنیت، ناامنی، تسلیحات.

Email: hadi.sadeghi.aval@gmail.com

^۱ - نویسنده مسئول

مقدمه

بشر همواره از زمان پیدایش خود با تهدیدات زیادی مواجه بوده که به نوعی حیاتی ترین ارزش، یعنی بقای او را در معرض خطر قرار می‌دادند. به عبارتی، در برابر عوامل تهدیدکننده-اش با معمای امنیت رو به رو بوده است؛ از این رو، به ساخت ابزارهایی جهت دفاع از خود روی آورد. در دوران نخستین زندگی بشری، امنیت مفهومی ساده محسوب می شد که گستره و کارگزاران محدودی را در خود جای می داد. با شکل‌گیری سیستم بین الملل و سیستم‌های تابعه منطقه‌ای، معمای امنیت و بقاء، وجه گسترده‌تری یافت؛ در همین چهارچوب، دیدگاه‌های مختلفی در روابط بین الملل سعی بر تبیین معمای امنیت و بقاء و عناصر مرتبط با آن داشته‌اند. رهیافت واقع‌گرایی از مهم‌ترین رهیافت‌هایی است که در این خصوص به بررسی موضوع پرداخته است. این رهیافت، تأمین امنیت واحدها را در قالب کسب و ارتقای توانمندی‌های نظامی و تسلیحاتی مطرح می‌کند، در طول تاریخ نیز مشاهده شده است که مجهز شدن به سلاح از جمله کنش‌های راهبردی واحدهای سیستم بین‌الملل بوده که برای مدیریت و تأمین امنیت خود بکارگرفته‌اند؛ واقعیتی که رقابت‌های حاصل از آن در میان واحدها، بروز مسابقه-های تسلیحاتی را به دنبال داشته است؛ همچنین از لحاظ تاریخی می‌توان گفت که جنگ سرد یکی از عوامل مؤثری بود که برای چند دهه به عنوان عامل اصلی رقابت‌های تسلیحاتی در سیستم بین‌الملل عمل می‌کرد. مسابقه تسلیحاتی در خرده سیستم‌ها (مناطق) نیز، از یک سو بازتابی از شرایط سیاسی، اقتصادی؛ همچنین موقعیت ژئوپلیتیک هر یک از واحدهای منطقه و از سوی دیگر، بازتاب شرایط داخلی منطقه می باشد.

در مطالعه موردی منطقه خلیج فارس، می‌توان گفت که این منطقه بنا به موقعیت ژئوپلیتیک و شرایط ژئواکونومیک، از جمله مناطق راهبردی در سیستم بین‌الملل می باشد که بیشتر واحدهای آن با معمای امنیت و بحران قدرت مواجه‌اند؛ از این رو، کشورهای این منطقه با اهدافی همچون افزایش قدرت خود و تأثیرگذاری بر سایر واحدها و نیز ایجاد بازدارندگی، بر افزایش توان نظامی خود تأکید دارند و در برخی مقاطع تاریخی مانند: جنگ اول خلیج فارس (جنگ ایران و عراق) در طی سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹ و جنگ دوم خلیج فارس در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۱ وارد مسابقه‌های تسلیحاتی گشته‌اند، اما با این حال پس از پایان جنگ‌های اول و

دوم خلیج فارس که تقریباً همزمان با فروپاشی شوروی بود، عناصر مرتبط با ساختار دوقطبی نظام بین الملل که این نظام را بر مبنای جنگ سرد بین المللی تعریف می نمود، به همراه واقعیت های جنگ گرم و نظامی در منازعات منطقه ای که متأثر از دو جنگ اول خلیج فارس بود، کاستی های خود را نشان داد و ضرورت بازتعریف نظام تسلیحاتی جدید برای کشورهای منطقه اهمیت یافت. بر مبنای واقعیت های یاد شده این پرسش اساسی مطرح می شود که مدیریت دفاع منطقه ای در میان کشورهای حوزه خلیج فارس در راستای دستیابی به ثبات راهبردی در دو دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ چگونه بوده است؟ فرضیه مقاله حاضر از منظر نگارندگان این گونه مطرح شده است که مسابقه تسلیحاتی و مسأله دفاع منطقه ای در خلیج فارس از طریق دو راه حل نظامی و غیر نظامی در طی سال های اخیر مدیریت شده است؛ این مدیریت مبتنی بر پیش فرض های «پیشگیری/آمادگی» در حوزه معادلات نظامی و پیش فرض های «بهبود-سازي/بهره وری» در حوزه معادلات غیر نظامی بوده است که مولفه دوم، به خصوص در گستره مسائل اقتصادی، خود را نشان داده است؛ هر چند که حضور بیگانگان در منطقه و سرعت تحولات سیاسی و نظامی، فرایند مذکور را گاهی دچار تشتت نموده است. به هر روی در ادامه سعی خواهیم کرد تا این فرضیه را با استفاده از مطالعات اسنادی/ کتابخانه ای مورد آزمون و آزمایش قرار دهیم، اما قبل از آن ضرورت دارد مفهوم شناسی مسابقه تسلیحاتی به سبکی که مورد نظر این پژوهش است مورد شناسایی قرار بگیرد.

۱. چهارچوب نظری: شکل گیری مسابقه تسلیحاتی در روابط بین الملل

برای بررسی مسابقه تسلیحاتی آنچه در وهله نخست قابل اشاره می نماید آن است که این مهم در دل نظریات واقع گرایی و تا حدودی نئواقع گرایی روابط بین الملل قرار می گیرد. رهیافت واقع گرایی در روابط بین الملل، با مفروض قرار دادن اصولی همچون دولت محوری، حاکمیت محوری، قدرت محوری، اصل آنارشی، امنیت محوری و اصل خودیاری؛ همچنین موازنه قوا چنین مطرح می کند که هر واحد، مسئول حفظ امنیت، حاکمیت و استقلال خویش در نظام آنارشیک بین المللی است. به عبارتی، در این شرایط آنارشیک، هدف نهایی، امنیت و حفظ بقاء است. اگر بقاء تضمین شود، دولت ها می توانند اهداف دیگر از قبیل رفاه، سود، قدرت و ... را دنبال نمایند. از این رو، نگرانی اولیه و اساسی دولت ها، حفظ بقای خود در

سیستم بین الملل است. وجود معمای امنیت و بقاء، شرایطی است که به موجب آن، دولت‌ها به نیات یکدیگر اطمینان و اعتماد ندارند. این رهیافت، تأمین امنیت واحدها را در قالب کسب و ارتقای توانمندی‌های نظامی و تسلیحاتی مطرح می‌کند. در واقع، الگوی کنش استراتژیکی که به منظور برقراری موازنه قدرت و تهدید در محیط آنارشیکی سیستم بین الملل مطرح می‌شود، به دو صورت تدافعی و تهاجمی بروز می‌نماید. در هر دوی این کنش‌های استراتژیکی، ساخت سلاح و مجهز شدن واحدها به تسلیحات و تجهیزات نظامی به عنوان راه حل اصلی مطرح است. (قاسمی، ۱۳۸۴: ۵۰)؛ بنابراین واحدها برای کسب امنیت بیشتر، مسلح می‌شوند. در این شرایط، احساس امنیت کمتر، مساوی است با خرید تسلیحات بیشتر. بدین ترتیب، روند مسلح سازی رقابت‌جویانه‌ای که در ادامه این روند، میان کشورها ایجاد می‌شود، بیانگر بروز مسابقه تسلیحاتی است. مسابقه تسلیحاتی نیز با معمای ثبات رو به رو می‌گردد؛ بدین صورت که توسعه کمی و کیفی تسلیحات نظامی توسط واحدها، امنیت هر یک از واحدها را تحت تأثیر قرار خواهد داد. در واقع چنانچه چارلز گلاسر نیز معتقد است محیط امنیتی کشورها، ساخت و مجهز شدن به تسلیحات را ایجاب می‌کند که در نتیجه آن، رقابت در زمینه تسلیحات میان دو طرف به وجود می‌آید که اصطلاحاً مسابقه تسلیحاتی خوانده می‌شود. علاوه بر آن، توجیه وی بر طبق نظریه انتخاب عقلایی و استراتژیکی چنین است که سیاست تسلیحاتی یک کشور (یک واحد عقلانی)، علل و انگیزه‌های آن کشور در روابط خود با سایر کشورها و نیز محدودیت‌ها و فرصت‌های ایجاد شده توسط محیط امنیتی آن را منعکس می‌کند. از سوی دیگر، تردید در مورد انگیزه‌های طرف(های) مقابل نیز باعث وارد شدن کشورها در یک مسابقه تسلیحاتی می‌گردد که کاهش امنیت واحدها، از پیامدهای اصلی آن خواهد بود (Glaser, 2004: 45 - 50).

بدین ترتیب، چنین دریافت می‌شود که مسابقه تسلیحاتی به عنوان فرایندی رقابتی و پویا؛ همراه با محدودیت منابع است که بیانگر عمل متقابل میان دو کشور یا ائتلافی از کشورها در جهت کسب تسلیحات نظامی می‌باشد (Intriligator & Brito, 2000: 1). و این موضوع به خوبی قابل مشاهده است که هزینه‌ها و سرمایه گذاری‌های نظامی، به طور همزمان در کشورهای درگیر در این رقابت، سرعت رشد غیر عادی داشته است.

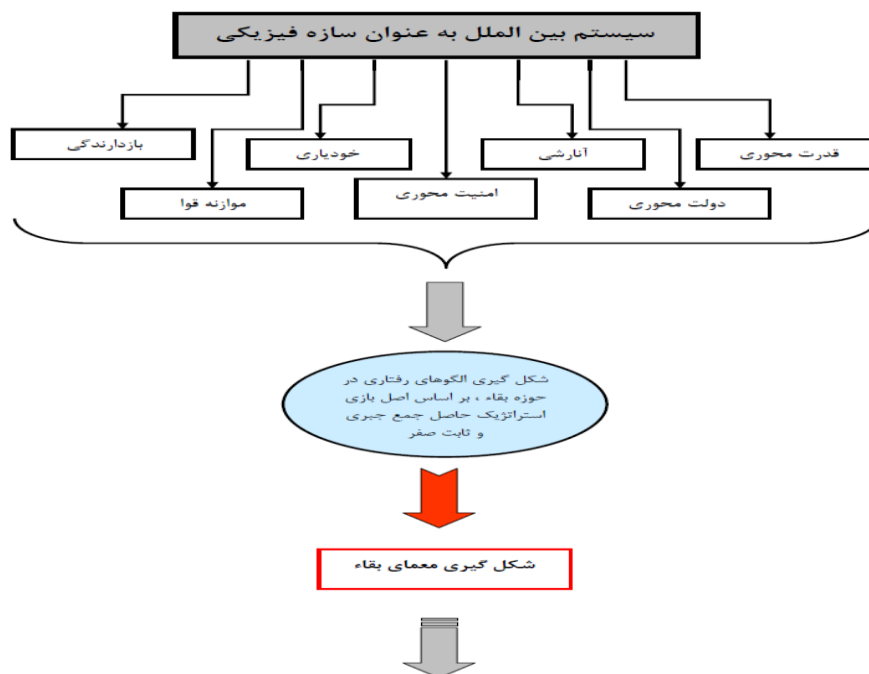
از خصوصیات پایدار تمام مسابقات تسلیحاتی می‌توان به رخداد تغییرات سریع در نگرش نظامی در درون چهارچوب مشخصی از اثرگذاری متقابل و شدید سیاسی و نظامی اشاره کرد. این تعامل، گاهی الگوهای متعددی را پذیرا می‌گردد و گاه از هیچ الگوی منظم و تعریف شده-ای برخوردار نیست. در اینجا یکی از ملاحظات اساسی در تجهیز نیروهای مسلح یک کشور و تقویت قدرت نظامی آن، انتخاب نوع جنگ افزار مورد نیاز آن کشور است. کشورها سعی دارند سلاحی را تهیه کنند که مزایای قابل توجهی را در مقایسه با تسلیحات مورد استفاده در کشورهای رقیب در برداشته باشد. بدیهی است شاخص‌های علمی، تکنولوژیک، قابلیت انعطاف، دقت، سرعت، تأمین، کارایی، پایین بودن هزینه تهیه و میزان دوام و سهولت نگهداری، در تهیه جنگ افزار مورد توجه هستند؛ با توجه به این موضوع، دو نوع مسابقه تسلیحاتی، یعنی «مسابقه تسلیحاتی کمی» و «مسابقه تسلیحاتی کیفی» را می‌توان در نظر گرفت. مسابقه تسلیحاتی کمی، بیانگر رقابت طرفین در زمینه تجهیزات نظامی از نظر تعداد است، اما در مسابقه تسلیحاتی کیفی؛ افزایش سرعت، دقت، و گستره اثرگذاری تسلیحات مد نظر می‌باشد. تولید و گسترش سلاح‌های هسته‌ای و کشتار جمعی و وسایل پرتابی حامل این سلاح‌های انهدام جمعی، مانند: موشک‌های بالستیک قاره پیمای، موشک‌های نامرئی کروز، موشک‌های بالستیک زیردریایی و بمب افکن‌ها را می‌توان در زمره این نوع مسابقه تسلیحاتی قرار داد.

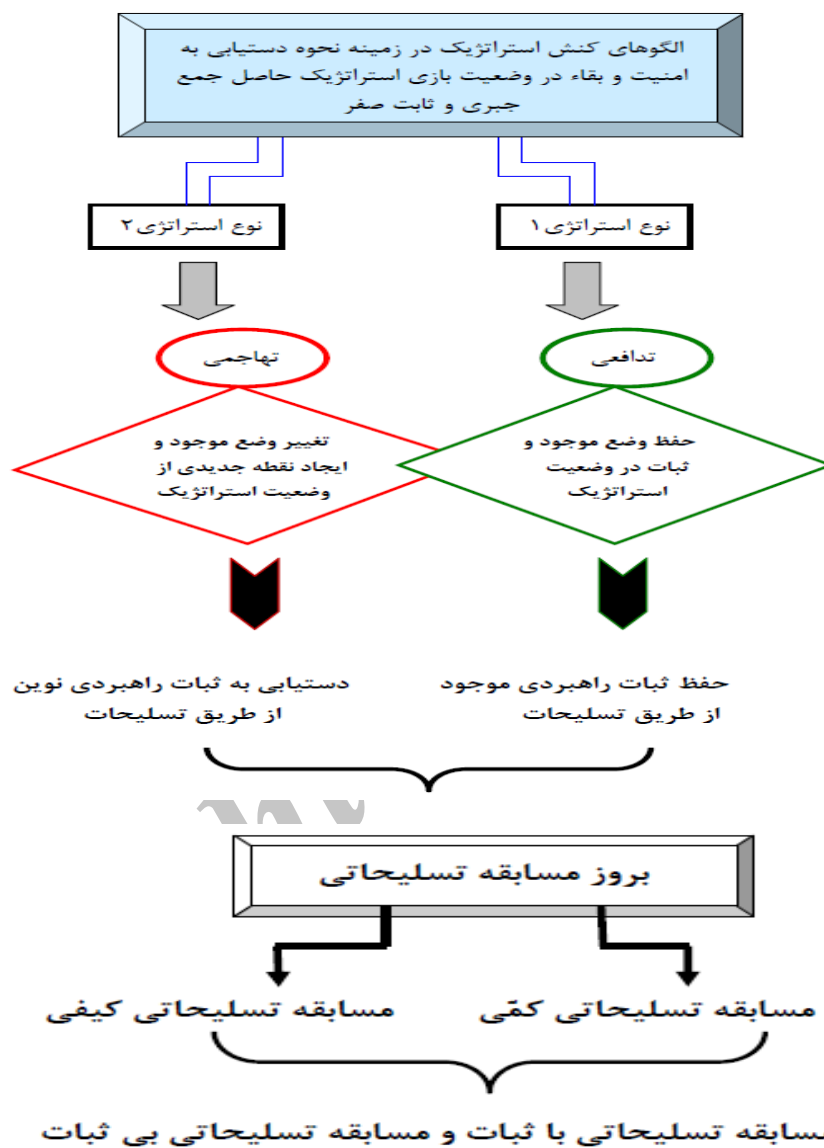
از این منظر، دنبال کردن تفوق تکنولوژیکی در سیستم‌های تسلیحاتی در طول بیش از نیم قرن گذشته، منجر به افزایش سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی در امر تحقیق و توسعه نظامی شده است. تلاش‌های بسیار زیاد صورت گرفته در این زمینه، تا حدودی به دلیل نگرانی از تفوق تکنولوژیکی طرف(های) مقابل، برانگیخته می‌شود و نتیجه آن نیز، می‌تواند بروز مسابقه تسلیحاتی کیفی باشد. از لحاظ نظری، بسیاری از محققان نقش مهمی را برای تکنولوژی در مسابقات تسلیحاتی در نظر گرفته‌اند. برای مثال ولف سین، چنین استدلال می‌کند که واحدهای شرکت کننده در یک مسابقه تسلیحاتی کیفی، سیستم‌های تسلیحاتی و سطح تسلیحات نظامی دشمنان را در سطح بالایی تصور می‌کنند؛ در نتیجه برآند تا با افزایش تلاش‌های نظامی شان و

مجهز شدن به سیستم های تسلیحاتی پیشرفته تر، فراتر از آن چه که نیاز دارند؛ بازدارندگی را ایجاد کنند (Koubi & Lalman, 2007: 135-137).

درخصوص پیامد بروز مسابقه تسلیحاتی می توان گفت در صورتی که طرفین درگیر در مسابقه تسلیحاتی، به نقطه ثبات راهبردی جدیدی دست یابند که حاصل ایجاد ثبات در بازدارندگی (برقراری موازنه تهدید) و ثبات در موازنه قوا (برقراری موازنه قدرت) میان طرفین است؛ گفته می شود که آن مسابقه تسلیحاتی باثبات بوده است و در شرایطی که در جریان بروز یک مسابقه تسلیحاتی، با از بین رفتن ثبات راهبردی و نقطه تعادلی پیشین، تقارن و توازن در تهدید و قدرت در میان طرفین برقرار نگردد، مشاهده می شود که آن مسابقه تسلیحاتی بی ثبات کننده بوده است. در هر حال، آنچه برآیند این گفتار است را شاید بتوان به گونه ای عینی و انضمامی در قالب نمودار زیر ترسیم کرد.

نمودار ۱: مدل تحلیلی بروز مسابقه تسلیحاتی در سیستم بین الملل





البته شکل گیری یک چنین رقابت تسلیحاتی در سطح منطقه ای و بین المللی، به ویژه در زمانی که به سمت بی ثباتی های منطقه ای سوق پیدا نماید، ممکن است بازیگران را به سمت بازاندیشی برای ترسیم الگوهای بدیل سوق دهد که بر مبنای آن، در عین حفظ رقابت برای

پیشی گرفتن از واحدهای دیگر، هزینه سنگین جنگ افروزی نیز برای کشورها بوجود نیاید. در اینجا احتمالاً جایگاه دو مفروضه اصلی نظریه نئوواقع گرایی در روابط بین الملل شامل تأثیرپذیری سیاست خارجی کشورها از نظام بین الملل مطابق نظریه کنت والتز (Waltz, 1979, 79-80)؛ همچنین تأثیرپذیری کشورها از ساختار اقتصاد بین الملل مطابق الگوی رابرت گیلپین (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۱۲۴) خود را نشان می دهد و این دو مفروضه حتی گاهی می تواند جایگزین رویکردهای واقع گرایی مثل رقابت تسلیحاتی شود؛ چرا که در شرایط بی ثباتی در مناطق حساسی چون خاورمیانه از یک سو، ممکن است خواست نظام بین الملل به سمت موازنه قوا (حداقل در آن منطقه) سوق یابد؛ همچنان که والتز نیز معتقد است که موازنه قوا زمانی رخ می دهد که پیش شرط وجود نظم آنارشیک نظام بین الملل در کنار تلاش برای حفظ بقای بازیگران وجود داشته باشد (سازمند، عظیمی و نظری، ۱۳۸۹: ۲۵۶). ضمن اینکه در چنین شرایطی ممکن است واحدهای منطقه ای بعد از ایجاد رقابت تسلیحاتی به ویژه رقابت بی ثبات کننده در پی احیای اقتصادی خود برآیند و عنصر اقتصادی را به ویژه با عطف توجه به ساختار و خواست نظام بین الملل و منطبق با رویکرد گیلپین در معادلات خود وارد نمایند. به هر روی، با توجه به آنچه گفته شد در ادامه تلاش می شود تا نشان داده شود که در دو دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ چگونه کشورهای حوزه خلیج فارس، مطابق با انگاره های نظریه واقع گرایی به سمت مسابقه تسلیحاتی سوق یافته اند و نیز بر همین اساس نشان داده شود که مطابق نظریات نئوواقع گرا چگونه گاهی با توجه به خواست نظام بین الملل و نیز تأثیرپذیری از ساختار اقتصاد بین الملل به سمت مدیریت بهینه منابع و منافع اقتصادی مطابق با فرضیه پژوهش پیش رفته اند.

۲. علل شکل گیری مسابقه تسلیحاتی در منطقه خلیج فارس

در ظرف نیم قرن اخیر و به ویژه پس از اهمیت یافتن جایگاه استراتژیک منطقه خاورمیانه و به خصوص خلیج فارس، بسترهای شکل گیری مسابقه تسلیحاتی فراهم گردید و در اینجا شاید در بدو امر، جنگ سرد یکی از عوامل مؤثری بود که برای چند دهه به عنوان عامل اصلی رقابت های تسلیحاتی در سیستم بین الملل به صورت عام و سیستم های منطقه ای مانند خلیج - فارس به صورت خاص عمل می کرد.

در تشریح بیشتر این مسأله می‌توان گفت در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی، کشورهای حاشیه خلیج فارس در رقابت ناشی از جنگ سرد، بیشتر در اردوگاه غرب قرار گرفته بودند و سپس وقوع رویدادهایی چون سقوط شاه، تصرف سفارت آمریکا در تهران و تهاجم شوروی به افغانستان و اشغال آن در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ سبب شده بود تا سیاست‌های آمریکا و سایر قدرت‌های غربی در قبال خلیج فارس دچار سردرگمی شود. در چنین جو بی‌ثبات و بحرانی بین‌المللی بود که عراق در سپتامبر ۱۹۸۰ به ایران حمله کرد و جنگی هشت ساله بین دو کشور آغاز شد که از آن به عنوان جنگ اول خلیج فارس یاد می‌شود. گفتنی است جنگ نفت‌کش‌ها که در سال ۱۹۸۳ میلادی رخ داد نیز در طی این منازعه طولانی به وقوع پیوست. چند سال بعد، یعنی در سال ۱۹۹۱، جنگ دیگری آغاز شد که این بار ناشی از تهاجم عراق به همسایه جنوبی خود یعنی کویت بود. این حقیقت که کویت طرفدار غرب و تولیدکننده مهم نفت به شمار می‌رفت، ظاهراً باعث شد نامشروع بودن اشغال این کشور توسط عراق برجستگی بیشتری پیدا کند (کامروا، ۱۳۸۸: ۲۰۵). به هر روی صرف نظر از این مسائل تاریخی که بعدها در دهه‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ در نتیجه مسائلی نظیر ظهور بنیادگرایی اسلامی، حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و به تبع آن طراحی استراتژی جنگ پیشگیرانه و نیز حمله به افغانستان و عراق از جانب کشورهای غربی، جوانب جدیدی به خود گرفت، آنچه اهمیت یافت این بود که منطقه خلیج فارس به صورت ذاتی پتانسیل ایجاد مسابقه تسلیحاتی را در درون خود بنا بر دلایل زیر دارا می‌باشد.

۲.۱. موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خلیج فارس و تنگه هرمز: در خصوص این

مهم بسیار گفته و شنیده شده است و حتی شواهد تاریخی نیز بیانگر وجود رقابت واحدهای سیاسی خارج از منطقه (پرتغال، هلند، فرانسه، انگلیس، آلمان، و آمریکا) برای کنترل آن بوده است، اما با این حال آن چه در حال حاضر همچنان نمایانگر اهمیت راهبردی این منطقه است ذخایر عظیم انرژی است.

در واقع، پس از جنگ جهانی اول و به ویژه شروع جنگ جهانی دوم، برای مدت تقریباً هفتاد سال است که نام خلیج فارس با منابع انرژی و به ویژه نفت مترادف شده است. از این رو تا زمانی که منابع انرژی جایگزین (به صورت پایدار) برای تقویت انرژی جهانی کشف

نشود، این منطقه همچنان به عنوان یکی از مناطق استراتژیک مورد مباحثه برای سال‌های آینده باقی خواهد ماند؛ چرا که از یک سو، ضرورت اشراف و تسلط قدرت‌های جهانی بر قلب انرژی جهان، نظارت و کنترل بیگانگان بر منطقه را فزونی بخشیده و از سوی دیگر، تلاش برای در اختیار داشتن هر چه بیشتر بازارهای انرژی جهان، کشورهای منطقه را وارد منازعات پنهان و آشکار، حتی در قالب مسابقات تسلیحاتی نموده است؛ زیرا کشورهای منطقه خلیج فارس، تقریباً سه چهارم ذخایر شناخته شده نفت جهان را در اختیار دارند که بالغ بر ۶۰ درصد ذخایر شناخته شده جهان بوده است؛ برای مثال تا پایان سال ۲۰۱۰ عربستان با بیش از ۲۴۶/۵۱۶ میلیارد بشکه ذخیره نفت، به تنهایی ۲۱ درصد ذخایر نفت جهان را داشته و ایران با ۱۵۱/۱۷، عراق با ۱۴۳، کویت با ۱۰۱/۵ و امارات با ۹۷/۸ میلیارد بشکه بالاترین ذخایر شناخته شده نفت جهان را در اختیار داشتند (باقیان، حسینی و موسی نژاد، ۱۳۹۱: ۱۵۷).

۲.۲. جغرافیای انسانی منطقه خلیج فارس و تنوع قومیتی / مذهبی: یکی دیگر از علل بالقوه شکل‌گیری مسابقه تسلیحاتی در حوزه خلیج فارس، تنوع قومیتی و مذهبی بوده است. البته در کشورهای پیشرفته جهان، معمولاً چنین تنوعی، فرصت‌های بی‌بدیلی برای نهادینه کردن هر چه بیشتر دموکراسی در اختیار زمامداران قرار می‌دهد؛ چرا که پلورالیسم سیاسی / مذهبی تا حدودی امری پذیرفته شده برای این کشورها است، اما در بین کشورهای حوزه خلیج فارس به واسطه فقدان عنصر تساهل مذهبی و پرننگ بودن تفکرات ایدئولوژیک و قومیتی متعارض، این فرصت تبدیل به تهدیدی اساسی برای امنیت منطقه‌ای شده است که نشان‌های آن، خود را به ویژه در قالب ظهور گروه‌های تکفیری نظیر داعش و جبهه النصره نشان داده است؛ بدین ترتیب تنوع و سلیقه‌های مختلف مذهبی در منطقه شامل سنی، شیعه و فرقه‌های مربوط به آنها در میان کشورهای این منطقه وجود دارد که اعتقادات و اقدامات مربوط به عناصر افراطی هر یک از گروه‌ها، بروز مشکلات بسیاری را در منطقه بدنبال داشته است؛ چرا که به عنوان مثال اگر بخش اعظم جمعیت کشورهای ایران، عراق و بحرین را شیعیان تشکیل می‌دهند، در سایر کشورهای منطقه خلیج فارس جمعیت اهل سنت غلبه دارد و در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران با سیاسی شدن روزافزون جمعیت شیعه در منطقه، منازعات ایدئولوژیک به شدت معنامند شده که این خود منجر به شکل‌گیری چند

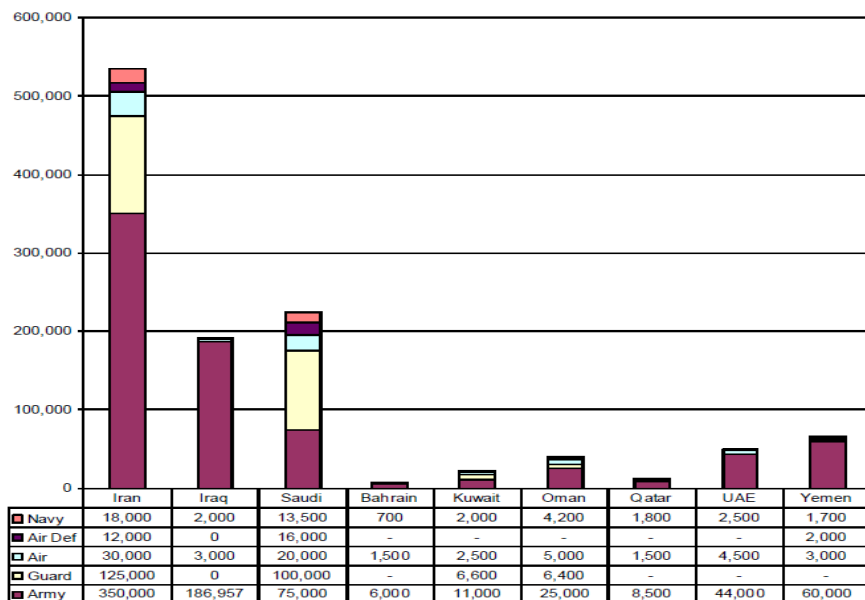
شکاف راهبردی در منازعات منطقه‌ای گردیده است که از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به الگوی تخصصی و رقابتی در بین یمن / عربستان، قطر / عربستان، عراق / عربستان و نیز الگوی رقابت راهبردی بین ایران و عربستان بر سر رهبری جهان اسلام اشاره کرد. در اینجا هر چند که در منطقه الگوهای همکاری و یا همگرایی در قالب شورای همکاری خلیج فارس در میان شش کشور عربستان، امارات، کویت، قطر، بحرین و عمان و نیز الگوی همکاری راهبردی میان آمریکا و کشورهای عربی خلیج فارس نیز مطرح بوده است (قاسمی، ۱۳۹۰: ۴۱)، اما اساساً این سطح از همگرایی نیز از این واقعیت نشأت گرفته است که کشورهای عرب سنی مذهب منطقه خلیج فارس نسبت به ایران شیعی مذهب، نگرش بدبینانه داشته و همکاری آنها نیز در راستای ایجاد دژ منطقه‌ای و حفظ جامعه امن آنها در مقابل ایران تعریف شده است؛ همچنان که رقابت‌های پیدا و پنهان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس برای تضعیف موقعیت منطقه‌ای ایران بر سر مسائلی مثل پرونده هسته‌ای، جزایر سه گانه و مسأله عراق بعد از سقوط صدام، خود گویای این مهم می‌تواند باشد (صادقی اول و نقدی عشرت آباد، ۱۳۹۳a: ۱۶۰-۱۵۹).

۳. شواهد و داده‌های عینی رقابت تسلیحاتی در منطقه خلیج فارس

چنان که گفته شد رقابت‌های تسلیحاتی در منطقه از فاکتورها و عوامل زیادی می‌تواند نشأت بگیرد که در بالا نموده‌های اصلی آن مورد اشاره قرار گرفت، اما طبیعی است که صرف ارائه داده‌های انتزاعی و یا تحلیلی برای اثبات وجوه کمی و کیفی این منازعه کفایت نمی‌کند و نیاز به داده‌های انضمامی و عینی احساس می‌شود که بیش از گذشته بر این مهم صحه بگذارد. نظر بر این مسأله ضرورت دارد که رقابت تسلیحاتی در منطقه در بازه زمانی مورد نظر در تحقیق از ابعاد مختلف، مورد موشکافی قرار بگیرد. مهم‌ترین این ابعاد، کمیت و کیفیت نیروهای نظامی و لجستیکی است.

۳.۱. **نیروهای نظامی:** اگرچه برخی معتقدند اهمیت نیروهای آماده به خدمت در حوزه‌های نظامی با توجه به پیشرفت تکنولوژی تسلیحاتی کمرنگ شده است، اما با این حال همچنان می‌توان مدعی بود اساسی‌ترین عنصر در حوزه نظامی، نیروی انسانی زنده و خبره، به ویژه در حوزه‌های طراحی استراتژی نظامی از حیث تدافعی و تهاجمی است؛ زیرا اگر پیشرفته‌ترین

سلاح‌ها در اختیار نیروی نظامی غیرورزیده و بی‌تجربه قرار بگیرد، نخواهند توانست از آن استفاده مناسب بنمایند، چه بسا این نیروها به ضرر کشور دارنده این تسلیحات عمل کنند. همچنان که به زعم تحلیل‌گران، یکی از نقاط ضعف کشورهای عرب حوزه خلیج فارس به رغم خرید تجهیزات مدرن نظامی در حوزه مسابقه تسلیحاتی، همین مسأله می‌باشد. به هر روی، نمودار زیر در این خصوص قابل تأمل است که با دقت نظر در آن، این نتیجه عاید می‌شود که نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران اعم از دریایی، هوایی و زمینی دارای بیشترین تعداد است. شاید علت این مسأله نیز روشن باشد؛ زیرا علاوه بر این که ایران، تجربه جنگ هشت ساله با عراق را اندوخته است، دائم از سوی قدرت‌های غربی تهدید می‌شود و به دلیل هم پیمانی کشورهای عرب خلیج فارس با بلوک غرب در مخالفت با ایران، مقامات کشورمان، همواره نیاز به نیروی نظامی آماده را احساس نموده و می‌نمایند.

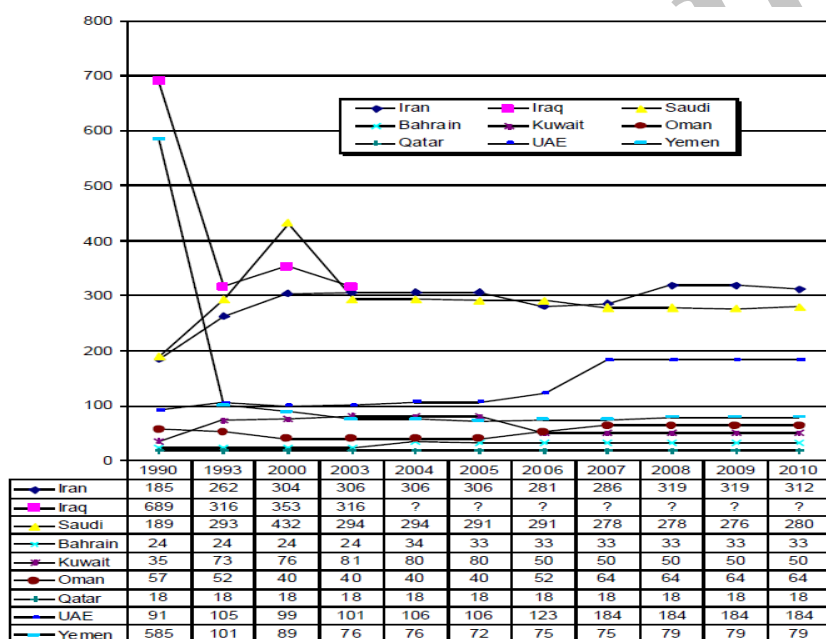


نمودار ۱: مقایسه نیروی انسانی نظامی در بین کشورهای خلیج فارس به تفکیک بخش‌ها در

سال ۲۰۱۰

Source : (Cordesman and Nerguizian, 2010: 16)

۲.۳. نیروی هوایی و توان موشکی: امروزه تأثیر توان نظامی یک کشور در عرصه هوایی اصلی انکارناپذیر است. در واقع به واسطه پیشرفت روزافزون تکنولوژی، نبردهای هوایی اهمیت روزافزونی به خود گرفته است. یعنی اگرچه تسلیحات مرتبط با نیروهای هوایی گران بوده و دارای فن‌آوری پیچیده‌ای می‌باشد، اما به دلیل توان بالای بازدارندگی، انهدام سریع مواضع کلیدی دشمن و نیز کاهش تلفات انسانی کشور دارنده، همواره مورد توجه کشورها قرار گرفته است. با توجه به این مسأله توجه به نمودار زیر قابل تأمل می‌نماید.



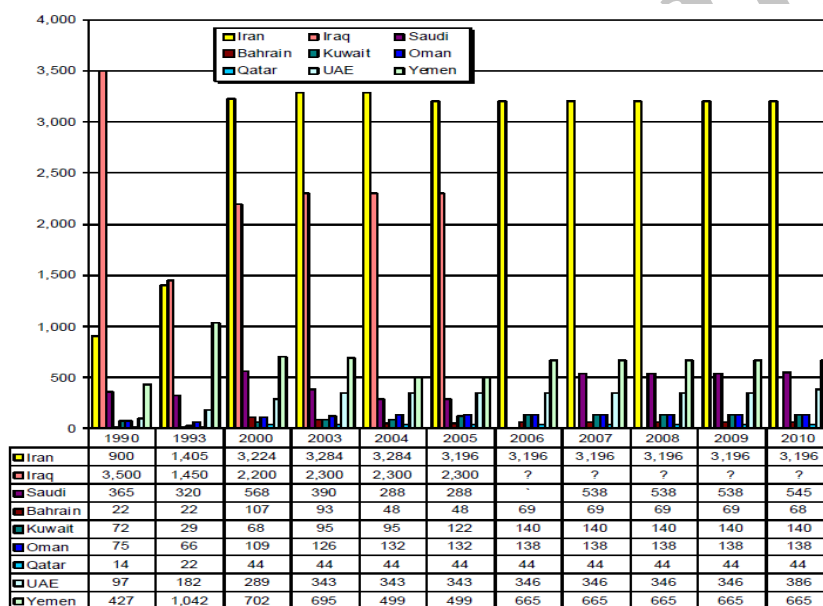
نمودار ۲: مقایسه تعداد هواپیماهای جنگنده در بین کشورهای خلیج فارس از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰

Source: (Cordesman and Nerguizian, 2010: 24)

در این نمودار، مشخص می‌شود که تعداد هواپیماهای جنگنده در بین کشورهای ایران و عربستان، به عنوان دو کشور برتر منطقه خلیج فارس، در طی دو دهه یعنی از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰، حدوداً ۶۸٪ و ۴۸٪ افزایش داشته است. کشور امارات نیز در این مورد، رشد ۱۰۲٪

داشته است؛ همچنین، تعداد هواپیماهای جنگنده مذکور در کشور عراق از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳، روند کاهش، افزایش، و کاهش را طی کرده است.

از طرف دیگر نبرد در عرصه هوایی امروزه صرفاً متعلق به جنگنده‌های پیشرفته نظامی نمی‌باشد، بلکه رقابت تسلیحاتی موشکی نیز مکمل توان جنگنده‌های نیروی هوایی یک کشور است. در نمودار زیر روند برنامه موشکی کشورهای حاشیه خلیج فارس به نمایش کشیده شده است.



نمودار ۳: مقایسه تعداد موشک‌های پرتاب‌کننده در بین کشورهای خلیج فارس از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰

Source: (Cordesman and Nerguizian, 2010: 21)

در این نمودار آماری، مشخص می‌شود که تعداد موشک‌های پرتاب‌کننده در میان کشورهای این منطقه در طول دو دهه از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰، افزایش بسیاری داشته است. برای مثال: در کشورهای ایران، عربستان، امارات، و قطر به ترتیب، حدوداً ۲۵۵٪، ۴۹٪، و ۲۹۷٪، ۲۱۴٪ به تعداد این موشک‌ها اضافه شده است. در کشور عراق نیز، تعداد این موشک‌ها پس از سال ۱۹۹۰ روند کاهشی داشته است.

غیر از موارد فوق در حوزه نیروی دریایی نیز گفته می‌شود تا سال ۲۰۱۰ ایران بیش از ۲۵۰ نوع تجهیزات دفاعی دریایی اعم از شناور گشت زن و شناور آبی/خاکی و... را داشته و بعد از ایران، عربستان با نزدیک ۱۰۰ نمونه در مقام دوم و امارات با نزدیک ۵۰ نمونه در رده سوم بهره‌گیری از تجهیزات دریایی بوده‌اند (Cordesman & Nerguizian, 2010: 31)؛ همچنین در زمینه سایر ادوات نظامی نظیر تانک‌ها نیز از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ کشورهای ایران، عربستان، بحرین، عمان، قطر، امارات، به ترتیب معادل ۶۱٪، ۱۲۷٪، ۱۸۰٪، ۷۶۳٪، ۶۸٪، ۱۲۰٪ رشد داشته‌اند (Cordesman & Nerguizian, 2010: 19).

۴. پیامدهای بروز مسابقه تسلیحاتی در منطقه خلیج فارس

در فرضیه این پژوهش گفته شد که مسابقه تسلیحاتی و مسأله دفاع منطقه‌ای در خلیج فارس از طریق دو راه حل نظامی و غیر نظامی در طی سال‌های اخیر مدیریت شده است. این مدیریت مبتنی بر پیش‌فرض‌های «پیشگیری/آمادگی» در حوزه معادلات نظامی و پیش‌فرض‌های «بهینه‌سازی/بهره‌وری» در حوزه معادلات غیرنظامی بوده است. در اینجا تلاش می‌کنیم ابتدا پیش‌فرض اول را با توجه به رویکردهای واقع‌گرایی و در قالب سرتیتر پیامدهای بروز مسابقه تسلیحاتی در منطقه خلیج فارس تحلیل و اثبات کنیم.

در این خصوص می‌توان گفت مقایسه نمودارها و جداول آماری ارائه شده، حاکی از آن است که نوعی لایه بندی نامتوازن قدرت در میان واحدهای سیاسی منطقه خلیج فارس وجود دارد؛ به طوری که در نگاه اول، کمیت و کیفیت تجهیزات نظامی (شامل نیروهای نظامی انسانی، هوایی، دریایی، و سایر تجهیزات نظامی) بیانگر برتری نظامی سه کشور ایران، عراق، و عربستان در مقایسه با سایر کشورهای این حوزه در مقطع زمانی مورد بررسی بوده است؛ با این حال متغیر دیگری نیز ساختار مسابقه تسلیحاتی منطقه را به شدت متأثر ساخته و آن حضور و نفوذ بیگانگان در منطقه خلیج فارس است. این حضور و نفوذ، زمانی بیشتر اهمیت می‌یابد که با همکاری نهادهایی نظیر شورای همکاری خلیج فارس، دوگانه غیریت ساز «همگرایی اعراب با غرب/ واگرایی اعراب با ایران» بسیار معنامند شده است؛ به طوری که در سال‌های منتهی به ۲۰۱۰ و حتی پس از آن که اعضای شورای همکاری خلیج فارس درگیر

نهیضت بیداری اسلامی شدند، حجم خرید تسلیحات نظامی از غرب از جانب اعضای شورا مطابق جدول زیر رو به فزونی گذاشت.

جدول ۱: حجم خرید تسلیحات نظامی از غرب از جانب اعضای شورای همکاری خلیج فارس (میلیارد دلار)

	۲۰۰۳	۲۰۰۴	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰
عربستان	۲۵۹۵۱	۲۸۸۵۰	۳۴۷۶۳	۳۹۶۰۰	۴۵۶۱۷	۴۴۷۷۱	۴۶۲۱۱	۴۷۸۸۱
امارات	۹۱۷۰	۱۰۱۹۹	۹۳۰۴	۹۲۳۸	۹۸۱۶	۱۱۹۵۹	۱۴۰۸۰	۱۷۴۵۷
بحرین	۵۵۵	۵۵۹	۵۵۳	۶۰۲	۶۳۷	۶۸۸	۷۷۴	۷۷۴
کویت	۴۸۵۴	۵۲۲۵	۵۰۵۴	۴۹۹۸	۵۳۰۹	۴۸۸۸	۴۷۸۲	۴۷۱۶
عمان	۳۶۸۷	۴۱۴۵	۴۹۹۷	۵۳۴۳	۵۴۱۳	۵۱۵۴	۴۸۲۲	۵۰۹۴
قطر	۱۲۶۳	۱۱۶۴	۱۲۲۹	۱۳۲۰	۱۷۰۰	۲۱۹۳	۱۹۳۸	۱۹۱۳

نک به: (صادقی اول و نقدی عشرت آباد، b ۱۳۹۳، ۶۱)

حال با توجه به این مسائل، سؤالی که مطرح است این است که رقابت تسلیحاتی منطقه‌ای در این بازه زمانی تا چه حد ثبات‌زا می‌توانست در نظر گرفته شود و تا چه میزان تهدیدزا؟ با در نظر داشتن نگرش‌های نئواقعی‌گرایی که عنصر اقتصاد را در معادلات نظام بین‌المللی وارد می‌کنند، می‌توان در این زمینه به نظریه لوییس ریچاردسون (که از جمله مهم‌ترین نظریه‌پردازان حوزه مسابقه تسلیحاتی است) استناد کرد؛ او معتقد است: اگر محدودیت منابع اقتصادی اختصاص یافته به بخش نظامی در کشورهای درگیر وجود داشته باشد، در این شرایط «مسابقه تسلیحاتی باثبات» رخ خواهد داد، اما به زعم وی در شرایطی یک «مسابقه تسلیحاتی بی‌ثبات کننده» رخ می‌دهد که محدودیت منابع اقتصادی اختصاص یافته به بخش نظامی در کشورهای درگیر وجود نداشته باشد که باعث می‌شود روند ساخت و مجهز شدن به تسلیحات ادامه پیدا کند. در این میان، حداکثر منابع اقتصادی اختصاص یافته یکی از طرفین در آن مسابقه تسلیحاتی زودتر به پایان خواهد رسید که موجب برتری قدرت یکی از واحدها بر دیگری می‌شود. در این حالت حتی احتمال وقوع جنگ محتمل می‌شود (Lamblet, 1976: 1-2).

با توجه به این سطح از تحلیل، این مسأله مطرح می‌شود که داده‌ها و آمارهای جداول و نمودارهای بالا عمدتاً مبتنی بر افزایش هزینه‌های اقتصادی مرتبط با تسلیحات نظامی بوده است و این در حالی است که مطابق تحلیل ریچاردسون قاعده‌تاً می‌بایست وقوع منازعه‌ای در بین کشورهای منطقه خلیج فارس محتمل می‌نمود که البته چنین نشده است. در تحلیل چرایی

این مسأله، شاید بتوان به چند عامل محوری اشاره نمود: اولین سطح از تحلیل نظری را شاید بتوان از نقطه نظرات کالین گری، دیگر نظریه پرداز حوزه مسابقات تسلیحاتی به عاریت گرفت که معتقد است توقف مسابقه تسلیحاتی می تواند با کناره گیری ارادی یکی از طرفین رقیب از ادامه مسابقه تسلیحاتی، مرتبط باشد. در این راستا انصراف از ادامه مسابقه تسلیحاتی ممکن است ناشی از بی انگیزه شدن طرف یا طرفین باشد و یا ممکن است طرف های یاد شده به این نتیجه رسیده باشند که مسابقه تسلیحاتی به نتیجه مطلوب منجر نخواهد شد (گری، ۱۳۷۸: ۱۰۰-۹۸). این وضعیت می تواند در خصوص کشورهای حوزه خلیج فارس تا حدودی قابلیت انطباق داشته است. در واقع مسأله تأمین و تضمین امنیت انرژی جهان همان چیزی بوده است که هم کشورهای صادرکننده نفت و هم کشورها و قدرت های غربی را متقاعد کرده است که حتی رقابت تسلیحاتی را هم، برای تأمین امنیت پایدار و نه ناامنی منطقه ای به خصوص بعد از وقوع جنگ های اول، دوم و سوم خلیج فارس خواستار باشند. در واقع در اینجا می توان چنین استدلال کرد که با توجه به رخداد چرخه مسابقه تسلیحاتی در منطقه خلیج فارس، یکی از راه های برون رفت از مسابقه تسلیحاتی و بی ثباتی راهبردی ایجاد شده در این منطقه ناشی از این بوده که طرفین درگیر در مسابقه، به ثبات راهبردی جدیدی دست یافته اند که حاصل ایجاد ثبات در بازدارندگی «برقراری موازنه تهدید»؛ همچنین ثبات در موازنه قوا «برقراری موازنه قدرت» میان طرفین بعد از آتش افروزی های ناشی از جنگ های سه گانه خلیج فارس بوده است.

از طرف دیگر در سطح دوم تحلیل، شاید بتوان این مسأله را مطرح کرد که وقوع تحولات گسترده در خاورمیانه که بر آن عناوینی چون بیداری اسلامی و یا بهار عربی اطلاق گردید، باعث شد تا نگرش کشورهای حوزه خلیج فارس و به ویژه اعضای شورای همکاری به جای برون به درون کشورها، بیشتر معطوف شود؛ یعنی اگر دوگانه اصلی غیریت ساز مسابقه تسلیحاتی منطقه را ایران و اعراب جنوبی خلیج فارس در نظر بگیریم، اعراب ترجیح دادند که در نتیجه وقوع تحولات اخیر به تنظیم و اصلاح امور داخلی به جای منازعات منطقه ای، حداقل تا فروکش کردن امواج نهضت بیداری اسلامی بپردازند؛ با این حال شاید بتوان گفت یکی از نتایج اصلی مسابقه تسلیحاتی منطقه ای، حرکت به سمت جنگ های نیابتی بوده است که

نمودهای اصلی آن را می‌توان بین ایران و برخی کشورهای متخاصم عرب منطقه‌ای در سوریه و عراق در قالب دوگانه مقابله/حمایت از تروریسم منطقه‌ای و تحرکات داعش و جبهه النصره مشاهده کرد. حتی این رویکرد به زعم برخی متفکران بعد از حملات عربستان سعودی به یمن در ماه مارس ۲۰۱۵ «اوایل فروردین ۱۳۹۴» به گونه‌ای دیگر معنامند شده است.

اما در سطح سوم تحلیل، این مهم مطرح شده است که کشورهای منطقه‌ای در وهله اول «مدیریت پیشرفته تدافعی» را بر «کنترل ابتدایی تهاجمی» ترجیح می‌دهند. راهکاری هم که برای این مسأله در نظر گرفته‌اند علاوه بر تقویت بنیه دفاعی اولیه، مبتنی بر دفاع استراتژیک و پیشگیرانه با دستیابی واحدها به سلاح‌های استراتژیکی است که تقارن و توازن را در میان طرفین ایجاد و حفظ نماید. برای مثال، می‌توان به تجهیز کشورها به انواع وسایل انهدام جمعی مانند موشک‌های بالستیک قاره‌پیما، کلاهک‌ها، موشک‌های نامرئی کروز، موشک‌های بالستیک زیردریایی، بمب افکن‌ها و نظایر آنها اشاره کرد. راهکار مذکور که با هزینه‌ای بسیار زیاد صورت می‌پذیرد، علاوه بر کسب قدرت بازدارندگی، قدرت چانه زنی واحدها را نیز افزایش داده و موجب شده که واحدها همچون گذشته صرفاً پیرو و مجری دستورات مداخله‌گران در راستای ایجاد نظم مورد نظر آنها در منطقه نباشند.

البته این سطح از تحلیل، زمانی بیشتر قابلیت تأمل می‌یابد که کشورهای عرب منطقه همسو با مقامات غربی، حداقل تا پایان دوره ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد، بیشتر برنامه هسته-ای ایران را در راستای دستیابی مقامات کشورمان به سلاح اتمی تفسیر می‌نمودند. پذیرش چشم‌انداز دستیابی به سلاح اتمی توسط نظام‌های سیاسی موجود در منطقه خلیج فارس که در واقع پس از ایراد اتهام دستیابی ایران به بمب اتمی و در قالب یک مسابقه تسلیحاتی کیفی صورت پذیرفته است، کمابیش توزیع قدرت منطقه‌ای جدیدی را باعث شد که خود دربرگیرنده این پیام‌ها بود.

- در چنین شرایطی، نگرانی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از افزایش تأثیر (نفوذ) ایران پس از کسب قابلیت هسته‌ای افزایش یافت (Salehzadeh, 2013: 26).

- این موضوع به قدرت های خارجی همچون روسیه، چین و هند نشان داد که عصر هژمونی منطقه‌ای آمریکا در خلیج فارس در حال پایان است و فرصتی در پیش رو دارند که با

کشورهای این منطقه مشارکت‌های سیاسی، نظامی، و اقتصادی داشته باشند؛ همچنین نقش عنصر حامی، برای برنامه‌های هسته‌ای آنها ایفا نمایند.

- حرکت به سمت منطقه ای که همه واحدهای آن از قابلیت هسته‌ای برخوردارند، هشداری از طرف کشورهای منطقه خلیج فارس به اسرائیل بود که انحصار هسته‌ای آن در کل خاورمیانه به پایان رسیده است (Russell, 2008: 531-532).

۵. مدیریت بسامد اقتصادی در کشورهای حوزه خلیج فارس

همچنان که گفتیم پیش‌فرض دوم فرضیه این مقاله که با انگاره‌های نئوواقع‌گرایی در حوزه تحلیل اقتصادی نیز تا حدی همسو می‌باشد، مسأله «بهبودسازی/ بهره‌وری» در حوزه معادلات غیرنظامی توسط کشورهای منطقه‌ای بوده است. در واقع اهمیت بسامد اقتصادی در اینجا از آن رو ذکر می‌شود که مطابق تحلیل لوییس ریچاردسون که اشاره شد توان اقتصادی مقوم بی-بدیلی برای مدیریت منازعات احتمالی نظامی از یکسو و عامل مشوق مناسبی برای پرهیز از هزینه و نتیجه نامطلوب از مقابله نظامی مطابق تحلیل کالین گری است که بدان اشاره شد. با در نظر داشتن این مسأله می‌توان گفت در سال‌های بروز جنگ‌های اول و دوم خلیج فارس، و حتی تا پایان دهه ۱۹۹۰، چالش توسعه اقتصادی را در اکثر کشورهای منطقه خلیج فارس به دلایلی نظیر دولت‌گرایی، ساختار اقتصادی متکی بر رانت و سلطه اقتصادی خارجی شاهد بودیم؛ به خصوص اینکه بی‌ثباتی‌های راهبردی موجود در بین کشورهای حوزه خلیج فارس، همچنان وجود داشت و با ظهور جریان‌های رادیکال منطقه‌ای نظیر طالبان و القاعده و حمایت کشورهای نظیر عربستان و امارات از این جریان‌ها (در مخالفت با جمهوری اسلامی) زمینه ایجاد تنش‌های سیاسی و دیپلماتیک بین کشورهای حاشیه خلیج فارس نیز فزونی یافته بود؛ با این حال در شروع هزاره جدید و با وقوع حملات ۱۱ سپتامبر و متعاقب آن، حمله آمریکا به افغانستان و عراق، زمینه مداخله نظامی دولت‌های خارجی نیز در منطقه بیشتر فراهم شد. در چنین شرایط ناپایداری اگرچه تقریباً تا نیمه اول دهه ۲۰۱۰-۲۰۰۰ مسأله نظامی‌گری و مدیریت آن برای کشورهای منطقه‌ای همچنان اهمیت خود را حفظ کرد، اما به تدریج رویکردهای مبتنی بر مدیریت بسامد اقتصادی نیز مورد نظر قرار گرفت. به خصوص وقتی آمریکا به عنوان تضمین‌کننده اصلی امنیت برای بیشتر کشورهای منطقه خلیج فارس مطرح

شده بود، در پاسخ به تهدیدات امنیتی، به روش واکنشی و تاکتیکی عمل می‌نمود؛ در نتیجه، وابستگی عملکردی و ناپایدار به خود را در بین بیشتر کشورهای خلیج فارس باقی گذاشته بود. در واقع در چنین شرایطی واحدهای منطقه‌ای تا حدی به این درک رسیده بودند که کاهش تنش فیما بین و تا حدودی کاهش وابستگی این واحدها به قدرت‌های مداخله‌گر در جهت تأمین امنیت‌شان، راه حلی است که همراه با افزایش سطح همکاری در حوزه‌های مختلف موضوعی در میان واحدها می‌تواند به تدریج به برقراری اعتماد متقابل در میان طرفین کمک نماید.

با چنین نگاهی، نمونه‌ای از همکاری‌های منطقه‌ای که در بین شش کشور جنوبی خلیج فارس شکل گرفت، شورای همکاری خلیج فارس بود؛ اگرچه در سال ۱۹۸۱، بیشتر با نگاه امنیتی نسبت به وقوع انقلاب اسلامی ایران به وجود آمد، اما این شورا به تدریج همگرایی اقتصادی را نیز جزو اولویت اصلی قرار داد و کارکردهای اقتصادی آن در مقایسه با کارویژه‌های امنیتی آن، اهمیت بسزایی یافت و این نهاد تلاش‌هایی را برای شکل دادن به یک بازار مشترک در سال ۲۰۰۸، ترغیب همکاری‌ها جهت تنظیم تجارت و سرمایه‌گذاری با روندی آهسته آغاز کرد و در سال‌های منتهی به ۲۰۱۰ این مهم تا حد قابل توجهی قوت یافت؛ چنین شرایطی باعث شد که جمهوری اسلامی ایران نیز در زمینه‌های اقتصادی شامل مسائل مربوط به انرژی، حمل و نقل، واردات و صادرات، سرمایه‌گذاری، توریسم و ... همکاری خود را با کشورهای حوزه خلیج فارس گسترش دهد. به عنوان مثال: در این دوره، زمانی که بیشتر منطبق با دوره اول ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد بود، در آذر ۱۳۸۶ برای نخستین بار بعد از نزدیک به ۲۷ سال، ایران به عنوان عضو ناظر در اجلاس شورای همکاری خلیج فارس در دوحه شرکت کرد که خود می‌توانست زمینه همکاری مشترک فیما بین برای اعتمادسازی در دوره اول ریاست جمهوری احمدی‌نژاد را فراهم سازد (Haji-Yousefi, 2010: 10-11). بر همین اساس مشاهده شد که بر مبنای جدول زیر کمیسیون‌های مشترک اقتصادی که ایران با کشورهای این حوزه امضا کرد، از نظر تعداد، پس از منطقه آسیای مرکزی، در رتبه دوم قرار گرفت و ظرفیت پنهان همکاری کشورهای حوزه خلیج فارس بیشتر آشکار گردید.

جدول ۲: تعداد کمیسیون های مشترک اقتصادی ایران با هر یک از خوشه ها در سال ۲۰۱۰

شمال آفریقا	شامات	شبه قاره	قفقاز	آسیای مرکزی	خلیج فارس	شبکه های منطقه ای ایران
۵	۲۹	۳۰	۱۹	۵۲	۴۵	

منبع: <http://tpo.ir.servercms1.com/index.aspx?siteid=1&fkeyid=&siteid=1&pageid=352>

ضمن اینکه از حیث میزان صادرات و واردات طبق آمار سال ۲۰۱۰ تنها، شورای همکاری خلیج فارس ۶۵۴۸۷۸۶۲۷۶۰۷ میلیون دلار صادرات و ۴۶۱۵۳۲۷۶۸۴۱۶ میلیون دلار واردات داشته است که اگرچه بیشتر در حوزه انرژی بوده است، اما می تواند نشانگر ظرفیت پنهان تبادلات تجاری کشورهای منطقه باشد (عباسی، پورجم و ماندگار، ۱۳۹۴، ۳۰۲).

نتیجه گیری

مسابقه تسلیحاتی بیانگر نوعی مسلح سازی رقابت طلبانه است و مفهوم چنین رقابتی در زمینه تسلیحات، به شرایطی اطلاق می گردد که در آن دو یا چند کشور که ممکن است یکدیگر را دشمن خویش تلقی نمایند، سطح تسلیحات خود را با سرعتی چشمگیر ارتقاء می بخشند و ساختار نظامی خویش را بر مبنای توجه کلی به عملکردهای نظامی و سیاسی پیشین، کنونی، و احتمالی دیگر کشورهای حاضر در رقابت استوار می کنند. مسابقه تسلیحاتی در خرده سیستم ها و حوزه های منطقه ای، از یک سو، بازتابی از شرایط سیاسی - اقتصادی؛ همچنین موقعیت ژئوپلیتیک هر یک از واحدهای منطقه و از سوی دیگر، بازتاب شرایط داخلی منطقه می باشد. در مطالعه موردی منطقه خلیج فارس، می توان گفت که این منطقه با توجه به الگوی روابط در میان واحدهای آن، محیط ژئوپلیتیک منطقه، موقعیت ژئوآکونومیک آن، جغرافیای انسانی در منطقه و مقایسه ساختار قدرت واحدها در این منطقه از جمله مناطق راهبردی در سیستم بین الملل می باشد که بیشتر واحدهای آن با معمای امنیت و بحران قدرت مواجه اند؛ در نتیجه نخستین و اصلی ترین اقدامی که توسط واحدهای برتر منطقه، جهت حفظ برتری توان خود و نیز بازداشتن سایر قدرت ها از حمله به خود صورت گرفته، ساخت و یا خرید تجهیزات نظامی و دفاعی پیشرفته برای تأمین مهم ترین هدف راهبردی که حفظ بقا و تأمین امنیت می باشد،

بوده که در ادامه این روند، بروز مسابقه‌های تسلیحاتی را (در هر دو بُعد کمی و کیفی) در این منطقه شاهد بوده‌ایم که گاهی در برخی مقاطع تاریخی؛ مانند جنگ‌های سه گانه خلیج فارس کمابیش مورد استفاده هم قرار گرفته است.

اگرچه مسابقه تسلیحاتی این منطقه در بازه زمانی مورد نظر در این پژوهش و حتی پس از آن همواره بنا بر استنادات آماری که ارائه شد شتابان بوده است، اما بنا بر مسائلی نظیر تجربیات گران‌سنگ جنگ‌های منطقه‌ای و هزینه‌های بالای آن برای کشورهای منطقه‌ای حتی سیستم نظام بین‌الملل و نیز ضرورت تأمین امنیت گلوگاه انرژی جهان، این مسابقات تسلیحاتی بیشتر در سطح تدافعی مورد نظر قرار گرفته و هر چقدر به اواخر دهه اول هزاره جدید نزدیک شده‌ایم این مسأله عینیت بیشتری به خود گرفته است؛ بدین ترتیب چنانچه گفته شد راهبرد تدافعی پیشگیری/آمادگی در دستور کار مقامات نظامی کشورهای منطقه‌ای قرار گرفت.

از طرف دیگر، همزمان با این راه‌حل نظامی، در دهه آغازین هزاره جدید، سطحی دیگر از تعاملات منطقه‌ای هم به تدریج معنامند شد که همانا راه‌حل غیر نظامی بود که بر اساس آن، کشورهای منطقه‌ای در راستای پیشبرد راهبرد بهینه‌سازی/بهره‌وری و در راستای کاهش وابستگی واحدها به قدرت مداخله‌گر در جهت تأمین امنیت واحدهای منطقه‌ای، سطحی از تعاملات تجاری و اقتصادی را برای خود تعریف کردند که هر چند این مهم، در قیاس با مسابقه تسلیحاتی نظامی برای کشورهای منطقه‌ای در ابتدای راه است، اما برخی امیدوار بوده و هستند که حداقل در کوتاه مدت، جلوه‌های مستقیم مسابقه تسلیحاتی را تقلیل دهد. امری که البته با وقوع تحولات موسوم به بیداری اسلامی و یا بهار عربی و طرح مسأله دخالت ایران در مسائل داخلی کشورهای نظیر بحرین، عراق، سوریه و اخیراً یمن از جانب کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس که حتی منجر به مداخله مستقیم نظامی عربستان در امور یمن با حمایت کشورهای عربی منطقه گردید با تردید نسبتاً جدی روبرو شده است.

منابع:

- بلامی، الکس. جی (۱۳۸۶)، **جوامع امن و همسایگان: دژهای منطقه‌ای یا هم‌گرایان جهانی**، مترجمان محمود یزدان‌فام و پریسا کریمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، **اصول روابط بین‌الملل**، تهران: میزان.
- کامروا، مهران (۱۳۸۸)، **خاورمیانه معاصر**، ترجمه محمدباقر قالیباف و سیدموسی پورموسوی، تهران: قومس.
- گری، کالین‌اس (۱۳۷۸)، **سلاح جنگ افروز نیست**، ترجمه احمد علیخانی، چاپ اول، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۱)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: سمت.
- باقیان، مرتضی، حسینی، سیدحمید و موسی نژاد، محمدجواد (۱۳۹۱)، «جایگاه کشورهای منطقه خلیج فارس در سیاست‌های تأمین انرژی اتحادیه اروپا»، **فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل**، دوره نخست، شماره ششم، زمستان.
- سازمند، بهاره، عظیمی، ابوالفضل و نظری، علی اکبر (۱۳۸۹)، «نظریه موازنه قدرت والتز: نقد و بررسی کارآمدی آن در عصر حاضر»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال دوم، شماره چهارم، زمستان.
- صادقی اول، هادی و نقدی عشرت‌آباد، جعفر (۱۳۹۳a)، «روابط ایران و دژ منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس»، **فصلنامه سیاست جهانی**، شماره ۴، زمستان.
- صادقی اول، هادی و نقدی عشرت‌آباد، جعفر (۱۳۹۳b)، «واکنش شورای همکاری خلیج فارس به بیداری اسلامی»، **فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام**، شماره ۱۱، پاییز.
- عباسی، ابراهیم، پورجم، بهاره و ماندگار، علی (۱۳۹۴)، «بررسی تطبیقی جایگاه ارتباطی

- خاورمیانه شمالی با آسیای مرکزی در مقایسه با سایر حوزه‌های خاورمیانه»، دو فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، شماره ۲، پاییز و زمستان.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۰)، «موانع تشکیل رژیم امنیتی منطقه‌ای کنترل تسلیحات در خاورمیانه»، فصلنامه بین المللی روابط خارجی، سال سوم، شماره ۳.
- Richardson. F, Lewis (1960), **Arms and Insecurity**, Chicago, IL. Boxwood Press.
- Waltz N, Kenneth (1979), **Theory of International Politics**, New York: Random House.
- Glaser. L, Charles (2004), “When Are Arms Races Dangerous?” **Journal of International Security**, Vol. 28 .
- Intriligator D. Michael & Brito, Dagobert (2000), “Arms Races”, **Defense and Peace Economics**, Vol 11.
- Koubi, Vally & Lalman, David (2007), “Distribution of Power and Military R&D”, **Journal of Theoretical Politics**, Vol. 19.
- Lamblet C. John(1976) , “Do Arms Races Lead to War? ”, **Journal of Peace Research**, University of Lausanne, Vol.12
- Russell, A. James (2008), “A Tipping Point Realized? Nuclear Proliferation in The Persian Gulf And Middle East”, **Contemporary Security Policy**, Vol. 29.
- Salehzadeh, Alan (2013), “Iran’s Domestic and Foreign Policies”, National Defense University, Department of Strategic and Defense Studies, Vol. 4, No. 49, Available at:
<https://www.salehzadeh.files.wordpress.com>
- Cordesman, H. Anthony & Nerguizian, Aram (2010), “The Gulf Military Balance in 2010, CSIS (2016/12/2)”, available at:
<http://www.google.com>.